

نشست تخصصی

کتاب  
نور و جوان

اولین نشست پژوهشهای بنیادین

# کارکرد دین و فلسفه

در نقد محتوایی ادبیات کودک و نوجوان

۲۰۲

نشست تخصصی

۱۳۹۸

دکتر سید یحیی یثربی، مهندس سید مجتبی حسینی

## کارکرد دین و فلسفه

در نقد محتوایی ادبیات کودک و نوجوان (۱)

یکشنبه، ۸۵/۲/۱۷ ساعت ۴ تا ۷ بعد از ظهر

مکان: خیابان انقلاب بین صبا و فلسطین شماره ۱۱۷۸

موسسه خانه کتاب طبقه (۲-) تلفن: ۶۶۴۱۵۴۹۹



www.kotab.ir



کتاب ماه کودک و نوجوان در دوره جدید حیات خود، نگاهی به زیرساخت‌های ادبیات، برای رسیدن به نقد درست و علمی دارد. بر همین مبنا، سرویس «پژوهش‌های بنیادین» با هدف بحث و بررسی در دین و فلسفه و دستیابی به اصولی مشخص برای نقد محتوایی آثاری با این موضوعات، طراحی کرد. دویست و دومین نشست کتاب ماه کودک و نوجوان، به اولین نشست تخصصی پژوهش‌های بنیادین، با عنوان «کارگردین و فلسفه در نقد محتوایی ادبیات کودک و نوجوان» اختصاص یافت. در این نشست آقایان دکتر سیدیچی یثربی و مهندس سیدمجتبی حسینی حضور داشتند. در این شماره، این نشست به عنوان قسمت اول آمده است. نشست‌های بعدی، ادامه همین بحث خواهند بود.

**حسینی:**  
**رستگاری ما**  
**در همین دنیا است**  
**و دنیا معجونی از**  
**خوب و بد است.**  
**دین هم ما را**  
**در این دنیا می‌خواهد**  
**به رستگاری برساند.**  
**بنابراین، الزاماً**  
**وقتی اثری می‌خواهد**  
**از نظر دینی**  
**مثبت باشد،**  
**به این معنا نیست که**  
**در این اثر**  
**حرف زشتی**  
**رد و بدل نشود**

**وطنی:** فکر اولیه این نشست، از این جا آغاز شد که ما احساس کردیم در زمینه نقد محتوایی و معیارهای آن، خلأیی وجود دارد. تصور ما بر این بود که نقد ساختاری، معیارهای خودش را دارد و از لحاظ تکنیک و ساختار، نقد ساختاری حیطه روشن و واضحی است. اما در حیطه نقد محتوا چه باید کرد؟ با چه معیاری و چه خط‌کشی باید محتوا را نقد کرد؟ محتوای دیگران را چه طور می‌شود قبول داشت یا نداشت؟ و چه طور می‌شود محتوا را مورد قضاوت قرار داد؟ این معیار چیست و چه علمی این معیار را به ما می‌دهد؟ آیا مثلاً ما در نقد ادبیات کودک و نوجوان، می‌توانیم از روان‌شناسی کودک و نوجوان و از علوم تربیتی کمک بگیریم؟ ما قصد داریم تک‌تک این سؤال‌ها را بررسی کنیم. اما نقطه شروع بحث را دین و فلسفه در نظر گرفتیم آیا می‌توانیم از دین و از فلسفه معیارهایی اخذ کنیم که بتوان به وسیله آن معیارها، ادبیات کودک و نوجوان را از لحاظ محتوا مورد نقد و بررسی قرار داد؟ آیا می‌توانیم از دین و فلسفه، معیارهایی مشخص بیرون بکشیم که بتوانیم محتوای یک اثر را مورد قضاوت قرار بدهیم؟ برای پیشبرد این بحث، به نظر می‌رسد که اول باید ببینیم بین فلسفه و ادبیات کودک و نوجوان و هم‌چنین بین حوزه دین و ادبیات و کودک و نوجوان، چه روابطی حاکم است و چه نسبت‌هایی می‌شود بین این‌ها پیدا کرد تا بتوانیم به معیارها و راه‌کارهایی برای نقد برسیم. روابطی که بین فلسفه و ادبیات

کودک و نوجوان بیان شده، به چند دسته اصلی تقسیم می‌شود.

(۱) گروهی عقیده دارند که ادبیات کودک و نوجوان، یک روش است برای ارائه فلسفه‌ای به کودکان؛ البته فلسفه به معنای اعم آن یعنی تفکر، دیدگاه یا پیام. در حقیقت این دیدگاه، فلسفه را محتوا فرض می‌کند و ادبیات کودک و نوجوان را روش می‌داند. نظریه‌ای که قصد دارد تفکر فلسفی را در میان مخاطبان خودش پرورش بدهد. در این دیدگاه، ادبیات کودک و نوجوان وسیله‌ای می‌شود برای هدفی به جز خودش، یعنی فلسفه.

(۲) دیدگاه دیگری معتقد است که متن ادبی ویژه کودک، یک وسیله است برای این که ما بتوانیم آن تفکر فلسفی را (در همان معنای عام) که نویسنده در آثار خودش تنیده است، کشف کنیم.

(۳) دیدگاه سومی هم هست که فلسفه را ابزار می‌داند؛ ابزاری برای تبیین ادبیات کودک و نوجوان. حالا بحث در مورد روابط دین و فلسفه هم بسیار گسترده و متفاوت است. ما اول می‌توانیم ابتدا روابط بین این دو حوزه را شناسایی کنیم تا بعد در خدمت استاد ارجمند، آقای دکتر سیدیحیی یثربی و آقای سیدمجتبی حسینی که منتظر حضورشان هستیم، به این نتیجه برسیم که آیا می‌توانیم از این دو حوزه معیارهایی برای نقد محتوایی ادبیات کودک و نوجوان استخراج کنیم یا خیر. آقای یثربی، در خدمت‌تان هستیم.

**دکتر سید یحیی یثربی:** من به عنوان مدرس فلسفه و کسی که در این باره کار تحقیق می‌کند، به حضورتان عرض می‌کنم که فلسفه کارآمد، آن جوری که باید و شاید، در جامعه‌مان نداریم و جا نیفتاده. تمام تلاش من این است که این پیام را به گونه‌ای به جامعه، مخصوصاً به مراکز حوزوی و دانشگاهی برسانم.

فلسفه نگرش بنیادی، فراگیر، عقلانی و مستند انسان است به جهان. یعنی یک فیلسوف می‌خواهد این هستی را با تمام متعلقاتش، از روابط زن و شوهر و خانواده گرفته تا کهکشان‌ها و نظام جهان ذرات، همه را با این مشخصه‌ها بشناسد: ۱- بنیادی باشد، یعنی سطحی نباشد ۲- عقلی باشد، یعنی تقلیدی نباشد ۳- مستند باشد، یعنی بر هوا نباشد ۴- فراگیر هم باشد. البته بنیادی و فراگیر تقریباً یکی هستند.

الان دنیا می‌خواهد این گونه نگرش را حتی از کودکان شروع کند. ما هنوز در سطح بزرگان‌مان و حتی در حوزه‌های تخصصی‌مان هم این مسئله را جدی نگرفته‌ایم. دنیا را این جور هم می‌شود شناخت: یکی بود یکی نبود. یک قورباغه‌ای بود. یک روزی آب زیاد خورده بود، استفراغ کرد. زمین به یک طرف افتاد و آسمان به یک طرف، زمین و آسمان جان داشتند و با هم ازدواج کردند: از ازدواج آن‌ها گیاهان به وجود آمدند. در تاریخ نمونه‌های زیادی از این تیپ داریم؛ در یونان باستان، در ایران باستان و هند باستان. اما نگرش فلسفی، نگرشی است که واقعاً می‌خواهد مستند ببیند که آب عنصر است یا تجزیه می‌شود و نمی‌خواهد این شناخت را براساس گفته پدربزرگ یا مادربزرگ بگوید. می‌خواهد خودش آب را واقعاً تجزیه کند و بفهمد. بنابراین، ما باید از اول جامعه‌مان را عادت بدهیم به نگرش جدی به مسائلش. ما الان زندگی می‌کنیم، ولی حتی دو دقیقه جدی نمی‌نشینیم تا زندگی‌مان را تجزیه و تحلیل کنیم.

یونانی‌ها چیز خوبی به یادگار گذاشته‌اند. البته خیلی جاها هم چیزهای بدی برای ما به یادگار گذاشته‌اند. از چیزهای خوب‌شان یکی این است که ارسطو و گروهی معتقد بودند که انسان باید وقتش را سه قسمت کند: یک قسمت کار، یک قسمت استراحت (که تفریح هم جزو استراحت است)، یک مقدار هم فراغت. آن فراغت مال تأملات انسانی است. استراحت، امر زیستی است. تفریح هم امر زیستی است. در حالی که فراغت، یعنی من ببینم چه کار می‌کنم، اصلاً جهان و هستی یعنی چه. در این قسمت، نمایش‌نامه دیدن، کتاب خواندن، روزنامه خواندن، فیلم دیدن و ... می‌گنجد. ما الان در جامعه‌مان، این قسمت را فدای آن دو قسمت دیگر کرده‌ایم. هرچه وقت داشته باشیم یا کار است یا استراحت و لذا تأمل، دقت، پرسش، جست‌وجو و مسئله در زندگی ما نیست. فلسفه می‌آید این‌ها را احیا و جامعه را از نظر ذهنی فعال می‌کند. سراپا سؤال ایجاد می‌کند. فلسفه به این یز نمی‌دهد که من چه قدر جواب داده‌ام، بلکه یز فلسفه به این است که من چه قدر سؤال ایجاد کرده‌ام: «آب کم جو تشنگی‌آور به دست.» فلسفه به دنبال تشنگی است.

**یثربی:**  
**کانت روشن اندیشی را**  
**در یک کلمه خلاصه کرد:**  
**روشن اندیشی**  
**یعنی جرأت اندیشیدن.**  
**این جور عقل**  
**برای بشر**  
**به این سادگی**  
**دست نمی‌دهد.**  
**مخصوصاً ادیانی که**  
**سرکوب می‌کنند**  
**و می‌گویند گناه آدم**  
**این بود که**  
**معرفت پیدا کرد و**  
**از بهشت رانده شد.**  
**اگر آدم بی‌معرفت**  
**مانده بود و**  
**از آن شجره معرفت**  
**نخورده بود،**  
**هنوز هم همه ما**  
**بهشتی بودیم.**  
**اصلاً خطای انسان،**  
**فهمیدن است**

**حسینی:**  
**حتماً لازم نیست که**  
**ادبیات، متعهد این باشد**  
**که من خواننده**  
**یک دفعه تصمیم بگیرم**  
**که یک شخصیت**  
**جهانی بشوم.**  
**من اگر متن ادبی**  
**قشنگی نداشته باشم**  
**که بار خاطر من را**  
**سبک کند، هم الانم**  
**و هم فردا و فرداهایم**  
**خراب می‌شود.**  
**حتماً خیلی‌ها را**  
**می‌شناسید که**  
**وقتی گرفته می‌شوند،**  
**مثلاً دیوان حافظ را**  
**برمی‌دارند و**  
**یک غزلش را می‌خوانند.**  
**نتیجه‌اش این می‌شود**  
**که دوباره برمی‌گردد**  
**به همان حالت**  
**طبیعی خودش.**  
**بنابراین، الزاماً**  
**اثرمند بودن یک اثر**  
**به این معنا نیست که**  
**در آینده مخاطبش**  
**تأثیر داشته باشد.**  
**مهم این است که**  
**در آن لحظه،**  
**چه کمکی به**  
**تنفس سالم شخص**  
**و در شرایط تعادل**  
**قرار گرفتن او**  
**بکند**

اما رابطه فلسفه با دین، دین اگر دروغ باشد که دین دروغین در دنیا زیاد داریم، فلسفه روی آن هیچ حساب باز نمی‌کند و سعی می‌کند آن را کنار بگذارد. من نمی‌گویم کدام دین راست است و کدام دروغ، ولی یک عده از روشنفکران غرب، به این نتیجه رسیده‌اند که این تشکیلات کلیسا که بر سر ما حاکمیت پیدا کرده است، چندان بنیاد محکمی ندارد و قابل دفاع نیست. هر دینی اگر درست باشد، فلسفه آن را به عنوان یک واقعیت و یک اتفاق بزرگ می‌پذیرد.

ما با دین به عنوان یک واقعیت برخورد کنیم. همین طوری که اسرار جهان فیزیک را کشف می‌کنیم، اسرار جهان وحی را هم باید با عقل‌مان بتوانیم کشف کنیم. بنابراین، نگرش فلسفی نگرش فراگیری است و همه چیز، از دین و جامعه گرفته تا اخلاق، فرهنگ جامعه و حتی محرم و نامحرم و غیره، تمام مسائل زیر چتر فلسفه قرار می‌گیرد. جامعه‌ای که فلسفه زنده داشته باشد، یک جامعه زنده است. جامعه‌ای که فلسفه زنده نداشته باشد، یک جامعه تقلیدی است؛ حالا چه تقلید از شرق بکند، چه از غرب. من معتقدم الان شرایط ما از این جهت، زیاد رضایت‌بخش نیست.

**وطنی:** جناب دکتر، بنده احساس می‌کنم برای این که بتوانیم مباحث را به جلو ببریم، به چند سؤال به عنوان مینا احتیاج داریم. یکی از مواردی که تا روشن نشود، نمی‌توانیم پا روی این پله بگذاریم و به پله جلویی برسیم، رابطه فلسفه با هنر و ادبیات است. من ما بین صحبت‌های شما، رابطه نزدیکی بین هنر و ادبیات و فلسفه دیدم. حد مشترک کجاست و فصل‌ها در کجا قرار دارند؟

**یثربی:** من یک دوست ایرانی داشتم که کارمند شرکت نفت بود. قبل از انقلاب، به خارج از کشور رفت که دوره ببیند. آن جا ازدواج کرد و ماند. من برای کاری پژوهشی به آن جا رفته بودم. پیش من آمد و گفت: فلانی، این جا اصلاً استدلال نمی‌کنند. نظریه داده می‌شود. یک طرح برای جامعه ریخته می‌شود. این طرح در مراکز آکادمیک استدلال خاص خودش را دارد، ولی نمی‌آیند آن را در کوچه و بازار با هرکسی استدلال بکنند. این دیگر به عهده مطبوعات، فیلم‌سازها و فیلم‌نامه‌نویس‌ها و رمان‌نویس‌هاست که این ایده را به خورد مردم بدهند. یعنی مردم، بدون استدلال به دنبال یک جریان می‌روند. حالا در پنتاگون، دلایلی برای خودشان دارند که مثلاً در برابر فلان کشور ایستادگی کنند یا نگذارند مثلاً ایران انرژی هسته‌ای داشته باشد.

دیگر نمی‌آیند در هر کوچه و بازار، یک چهار پایه بگذارند و یک نفر روی آن بنشیند و به مردم بگوید ای مردم، چنین و چنان شد. این را به دست مطبوعات، رسانه‌ها، سینما، ادبیات و... می‌دهند. یک وقت می‌بینید یک آدم با یک تابلوی نقاشی، کاریکاتور و با یک فیلم کاری می‌کند که یک میلیون استدلال نمی‌کند.

در جامعه ما فقط سیاست، گاهی مردم را به دنبال کتاب می‌کشاند. مثلاً شاهی باشد و یک شریعتی، با هم درگیر شوند تا مردم کتاب‌های شریعتی را بخوانند. شاه می‌رود و شریعتی هم و کتاب‌ها بایگانی می‌شود. جامعه ما باید مسئله‌دار باشد و مسئله را باید فلاسفه ایجاد کنند. فلاسفه هم که ما باشیم، باید اول نقد را از خودمان شروع بکنیم. الان فلسفه در این جامعه، به کاسب‌کاری تبدیل شد. معرفت در جامعه ما به جایگاه خودش دست نیافته؛ با این که عالی‌ترین یافته‌ها را درباره معرفت و خردورزی داریم.

بنابراین، من معتقدم در جامعه ما فلسفه و ادبیات، علم و ادبیات جایگاه خودشان را ندارند. ادبیات بیچاره ما گاهی کار علم را هم می‌کند. مثلاً در جامعه آزادی می‌خواهیم، رو می‌آوریم به رمان‌نویس و شاعر. آزادی را باید فیلسوفان جامعه طراحی و نظریه‌پردازی کنند. در دوره ادبیات ما افتاد به هجو مذهب؛ مخصوصاً دو - سه شاعر ترک مثل معجز شبستری و این‌ها. چون در غرب کلیسا را مسخره می‌کردند، ادبیات ما هم اثرپذیرفت. روشن‌اندیشی همیشه از طرف تبریز به جامعه ایرانی می‌آمد و گاهی هم از طرف شمال. آن جا شروع کردند به تمسخر مذهب و روحانیت. غافل از این که این کار، کار ادبیات نیست؛ این کار علم است و فلسفه که باید میانی را نقد کند. سیاست ما را در ادبیات مشروطیت ببیند! آقا، مگر ادبیات می‌تواند در جامعه مشروطیت ایجاد کند؟ جامعه ذهنیت متحول می‌خواهد تا از استبداد به مشروطه منتقل شود. ادبیات هم می‌آید کار خودش را می‌کند. ما علم‌مان، فلسفه‌مان به بقالی رفته، به ادبیات فشار می‌آوریم که تو کار آن‌ها را هم بکن.

**وطنی:** تشکر می‌کنم. سؤال‌های زیادی در ذهن من شکل گرفت که می‌گذاریم به وقت

خودش. خوشبختانه، استاد گراندرد، آقای سید مجتبی حسینی هم تشریف آوردند. صحبت‌های شما را می‌شنویم.

**سیدمجتبی حسینی:** من سعی می‌کنم که مختصر عرض بکنم و مثال‌ها و فاکت‌ها را به عهده خود دوستان بگذارم. این که ما از دین چه تصور و انتظاری داریم، باید اول روشن شود. اگر بخواهیم به همین پردازیم، شاید ده‌ها جلسه طول بکشد و ما هنوز روی جای اول مان بمانیم. انتظار ما از دین چیست؟ می‌دانید که امروزه از دین، انواع و اقسام تعبیرها و تعریف‌ها و انتظارات ارائه می‌شود و شاید بگوییم جمعیت زیادی خودشان را متدین یا به نوعی در حلقه یک دین می‌دانند، ولی تعریف‌هایشان اصلاً یکی نیست.

اما حالا فرض می‌کنیم که یک اصل موضوعی و انتظارات و تعریفی هم به طور کلی از دین داریم. آن بحث را مفروع عنه می‌گیریم و می‌خواهیم ببینیم همین چیزی که عرفاً در جامعه به آن دین می‌گویند، این اصلاً چه کارکردی دارد یا باید داشته باشد؟ یک عده ممکن است بگویند این در حوزه تخصص علوم اجتماعی یا علوم روان‌شناسی و تربیتی است و دین متکفل یک سری مسائل فردی است و نباید در این زمینه دخالت داده شود. این نظریه، بعد از قرون وسطی طرفداران زیادی پیدا کرد. به دلیل افراطی که کلیسا داشت و می‌خواست به همه جا چنگ بیندازد و همه چیز را در تسلط خودش بگیرد، از سیاست و علم و دانشگاه و لابراتوار و بیمارستان و غیره، این افراط باعث آن تفریطی شد که کلاً همه چیز را کنار زدند و گفتند اگر کسی می‌خواهد دین داشته باشد، یک‌شنبه‌ها برود کلیسا و



«دالان بهشت» عکس از یوجین اسمیت

دین به جاهای دیگر کار نداشته باشد. در یکی از کتاب‌های من که به مسائل تربیتی مربوط می‌شود، بحث کوتاه اما فشرده‌ای داشتم. [شکوفایی شخصیت و روش‌های آن، انتشارات مشکوه، پاییز ۱۳۷۷]. آن جا حوزه اصطکاک دین با تربیت را گفته‌ام. به هر حال، علوم تربیتی برای خودش دانشی است و روان‌شناسی برای خودش دانشکده‌ای دارد. حالا این وسط دین هم می‌آید یک حرفی می‌زند. نمی‌توانیم ادعای همپوشانی کنیم؛ چنان که خیلی‌ها این ادعا را دارند، ولی بنده به هیچ وجه این را قبول ندارم. خیلی‌ها ادعا می‌کنند دین در همه مسائل دخالت دارد و حتی بزرگواری صنعت کشتی‌سازی و کشاورزی را هم از دین درآورد! ما که نتوانستیم! نه می‌توانیم بگوییم انطباق صددرصد وجود دارد، نه می‌توانیم بگوییم که بیگانگی وجود دارد. ممکن است کسی بتواند یک نوع بیگانگی بین فیزیک و شیمی و دین تصور کند؛ چون اصلاً

مخاطب دین، مولکول و اتم و این‌ها نیستند. مخاطب یا سوژه دین، انسان است و روان‌شناسی، علوم تربیتی و جامعه‌شناسی هم حوزه کارشان یا منبع تحقیق‌شان انسان است. بنابراین، در جاهایی قطعاً با هم برخورد پیدا می‌کنند. پس در قدم بعدی، می‌توانیم ادعا کنیم که سطوح اصطلاحی در جامعه، بین دین و ادبیات کودک و نوجوان وجود دارد. این ادعایی است که تاریخ هم آن را تأیید می‌کند. یعنی هر کس هر جا چیزی نوشته، ناخودآگاه یک تأثیر و تأثیری از فرهنگ و دیانت جامعه‌اش یا همان طور که آقای دکتر فرمودند، از فلسفه جامعه‌اش گرفته، ممکن است من نوعی که الان دارم حرف می‌زنم، فلسفه نخونده یا مثلاً در دین خیلی دخالتی نداشته باشم، اما حرفی که می‌زنم، محصول پارادایم‌هایی است و من یک چیدمان جدید از این پارادایم‌ها ارائه می‌دهم. وقتی این پارادایم‌ها را بشکافیم، در آن بردارهایی می‌بینیم که یکی از آن‌ها دین است، فرهنگ است و فلسفه. فرض بفرمایید که من یک مقاله یا رمان یا داستان کوتاه می‌نویسم و در جاهایی از عدد سیزده، یک طوری می‌گذرم، بدون هیچ عمدی و حتی بدون هیچ تمرکز و تأکید. خب، ناخودآگاه این ذهنیت در من بوده که حالا درست است که من قبول ندارم سیزده نحس است، ولی شاید چیزی باشد.

چنان‌که شما در همان حوزه رنسانس که نگاه می‌کنید، می‌بینید هم رنسانس محصول هنر و ادبیات بود و هم ادبیات مدرن محصول رنسانس و می‌بینید که این‌ها چقدر با هم بافت پیوسته‌ای دارند. شما در هنر می‌بینید که پرسپکتیو رومی‌آید. پرسپکتیو قرابتش با رنسانس چیست؟ قبل از آن هرچه تصویر می‌دیدید، مثل تصویرهای مینیاتوری خودمان، دوبعدی است و اصلاً صورت‌دار، و ماده ندارد. لذا دور و نزدیک، همه یک جا و در کنار هم نشسته‌اند. خودتان باید تشخیص بدهید که آن دورانی نزدیک است، اما وقتی پرسپکتیو روی کار می‌آید، می‌بینید که هم صورت دارد و هم ماده و دور و نزدیک در کار مشخص است. در مینیاتور یک چیزی را نشان می‌دهند و می‌گویند همین است که هست. در حالی که با پرسپکتیو، شما مبنا را دید ناظر می‌گیرید؛ یعنی همان انسان‌مداری و انسان‌محوری را که رنسانس می‌خواهد از آن دم بزند. آیا آمدند دانشکده گذاشتند و این را درس دادند و بعداً دانشجویان چنین چیزی ارائه کردند؟ نه این در پس‌زمینه فرهنگی جامعه وجود دارد. در معماری و مجسمه‌سازی و ادبیات هم همین‌طور.

ما در هر جامعه‌ای، ناخودآگاه متأثر از یک مذهبی هستیم. متأثر که می‌گوییم، گاهی تأثیر مستقیم است و گاهی تأثیر معکوس. به هر حال، این مذهب بوده که من را وادار کرده که مثلاً در مورد چه چیزی قصه یا شعر بنویسم که چنین و چنان باشد و له یا علیه مذهب. اگر همین من را در یک کشور دیگر می‌گذاشتی، قطعاً از من، این صادر نمی‌شد. مذهب بر من تأثیر داشته؛ تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم. پس این را نمی‌توانیم انکار کنیم که ما متأثر هستیم.

حالا می‌گوییم ما می‌خواهیم یک کاردینی ارائه بدهیم. نمی‌گوییم یک کار صددرصد و مطلقاً دینی. این که کاری بکنیم که از نظر دین هم قابل قبول باشد و نقدهای دینی هم بتوانند آن را تحمل بکنند.

ما گاهی می‌خواهیم یک کار دینی ارائه بدهیم یا کاری که از نظر دین هم قشنگ باشد یا از نظر متدینین کار خوبی باشد. مثلاً در سینما مثلاً وقتی می‌خواهند تبلیغ نماز بکنند، یک جای بی‌ربطی یک سجاده هم می‌اندازد و نماز هم می‌خوانند. در معماری حتماً برای یک ستاره هشت‌پر یک جایی درست می‌کنند یا حالت گنبدی شکل به آن می‌دهند و می‌گویند این هنر دینی است. در تذهیب و هنرهای دیگر هم همین‌طور. در ادبیات‌مان هم همین‌طور. یک موقع است که دینی شدن یا مورد قبول بودن یک اثر را به حضور زورکی و بی‌توجیه چند المان و عنصر محدود می‌کنیم. در حالی که یک موقع می‌آییم و مکانیزی را در نظر می‌گیریم یعنی این محصولی که از من بیرون می‌آید، یک روندی را طی کرده است. می‌توانیم این پروسه را نقد کنیم. من محصول اعتقاداتم، نگاه‌ها و کنش‌ها و واکنش‌های پیرامونم هستم و وقتی چیزی ارائه می‌دهم که در هنر یا ادبیات می‌گنجد، می‌شود این تأثیرها را دید. ما هنر و ادبیات را از فیزیک و حتی فلسفه جدا می‌کنیم. البته تا حدودی فلسفه هم متأثر است. اگرچه فیزیک عالی نظری را هم متأثر از نگرش‌مان می‌دانیم. در ادبیات و هنر، اثر من محصول یک سری چیزهای درونی و هم‌چنین شرایط بیرونی است. مثلاً سیاست یکی از بردارهای بیرونی است. ما از اقتصاد، هنر و ادبیات صحبت می‌کنیم. مثلاً بعضی فیلم‌ها به قول معروف «بفروش» یا گیشه پسند

**حسینی:**

**هر چیزی**

**می‌تواند ملاک نقد**

**هر چیز دیگری بشود.**

**مثلاً شما می‌توانید**

**یک تابلوی نقاشی را**

**از نظر استاتیک هم**

**نقد کنید،**

**ولی آیا واقعاً کارکرد**

**علم استاتیک و**

**مقاومت مصالح،**

**برای این است که**

**یک تابلوی نقاشی را**

**نقد کند؟**

**البته می‌تواند**

**این کار را بکند و**

**جواب هم می‌دهد،**

**اما استاتیک را**

**برای این کار**

**نخواستند**



است. در ادبیات هم این طور است. اینها همه کنش و واکنش‌های بیرونی است. به هرحال در جامعه، یک عده هستند که خودشان را متدین می‌دانند با رفتار و تیپ خاصی و در طیف مقابل، گروهی به شدت از آن‌ها متنفر و منزجرند. این همه آن چیزهایی است که به من خوراک می‌دهد یا در واقع مرا تحریک می‌کند که درونم را یک جا بیرون بریزم. حالا این درون من هرچه باشد، یک عامل است و شرایط و کنش‌های بیرونی هم مجموعه‌ای از عوامل دیگر. این‌ها روی هم یک محصول می‌دهند. حالا شما می‌خواهید از نظر دینی نقدش کنید. ما کدام عامل را باید دست بگذاریم برای نقد دینی؟ از قدیم هم شنیده‌ایم که می‌گویند «از کوزه همان برون تراود که در اوست.»

من آن اثری را اثر دینی می‌دانم یا اثری می‌دانم که در راستای دین است که در درجه اول، محصول حضور صمیمانه فرد در یک دین باشد. شما می‌روید مساجد قدیم را نگاه می‌کنید. طرف نه دانشکده معماری دیده، نه انواع و اقسام روان‌شناسی رنگ خوانده، اما سال‌های سال در مسجد نماز خوانده. همین الان هم در کوچه پس‌کوچه‌های تهران، از این مساجد ستون آجری هست. می‌بینید حس، اصلاً یک حس دیگر است. برای این که سازنده‌اش سال‌ها حضور صمیمانه در مسجد داشته و بعد که خواسته بسازد، تراوشی هم که از او شده، حاصل همان حضور است. از آن طرف، یک دانشجوی معماری می‌رود گزارش تهیه می‌کند که در مسجد چه کارکردهایی هست. یک جا وضوخانه است، یک جا شبستان و غیره. تمام این‌ها را هم درست می‌چیند، ولی شما حتی از نظر فیزیکی نمی‌توانید به کار او نمره خوب بدهید. یک چیزی کم است و آن روحش است. آن حس را ندارد. پس، کسی که خودش حضور صمیمانه‌ای در یک فضای دینی داشته، او می‌تواند اثری تولید کند که با دین قرابت داشته باشد. در مورد درست و غلطش نمی‌خواهم فعلاً چیزی بگویم. چه بسا غلط هم باشد، اما با دین قرابت دارد و از جنس مسائل دینی است.

اما ببینیم از جهت بیرونی محصولی که ارائه کرده، تأثیرش در مخاطب چیست؟ می‌خواهیم نقد دینی کنیم. دین برای چه آمده؟ دین آمده که مردم را فقط به دنیای درون اتصال بدهد یا دنیای بیرون را هم به آن‌ها نشان بدهد؟ دنیای فعلی را بگوید یا دنیای آخرت را هم بگوید؟ دین می‌خواهد از ما چه چیزی بسازد؟ محصول و اثر من، هرچه قدر تناسب و نزدیکی داشته باشد با آن کاری که دین برای آن آمده، دینی‌تر خواهد بود. این‌ها چیزی است که می‌توانیم از نظر دینی نقد بکنیم و بگوییم که چه قدر نزدیک است و چه قدر دور. این که بیاییم با اصرار چند تا المان دینی در اثرمان بگنجانیم یا از ادبیات و کلمات ویژه‌ای که در متون دینی به کار می‌روند، بهره بگیریم و فکر کنیم این کار دینی است، از دید من غلط است.

**حسینی:**  
**انتظار ما از**  
**یک اثر بلا اقتضاء**  
**باید فرق بکند با**  
**یک کتاب دینی.**  
**کتاب دینی هر فصلش**  
**باید یک بحث دینی را**  
**مشخصاً درس بدهد.**  
**اما اثری که**  
**شما می‌خواهید**  
**با آن تخیل مخاطبان**  
**را افزایش بدهید،**  
**می‌خواهید حسی را**  
**در او پرورش بدهید،**  
**این جا حتماً لازم نیست**  
**آیه و حدیثی هم**  
**بگویید**

**وطنی:** استاد حسینی، معنا و مفهوم هنر دینی را به خوبی بیان کردند. البته در حیطة کارکرد دین در نقد، سؤال‌های زیادی داریم که طرح خواهیم کرد. اما قبل از آن، صحبتی در حیطة فلسفه نیمه‌کاره ماند. آقای دکتر یثربی صحبت‌هایی راجع به ارتباط فلسفه با هنر و ادبیات ارائه کردند. من می‌خواهم در گام بعدی، به ارتباط فلسفه با هنر و ادبیات کودک و نوجوان به طور خاص برسیم و قبل از آن هم، نقاط کور فلسفه و ناتوانی‌هایش را تبیین کنیم. مثلاً آقای دکتر یثربی فرمودند که دین اگر دین حقیقی باشد، عقل فلسفی، آن را به عنوان یک حقیقت می‌پذیرد. آیا عقل بشری که سرمنشأ فلسفه است، آن عقل استدلالی توانایی این را دارد که جزئیات یک دین را از راه استدلال بفهمد که آیا درست است یا نیست و حقیقت دارد یا ندارد؟

### حسینی:

- ابزارهای ادبی
- دردست اهلهش
- یک معنا می‌دهد و
- در دست دیگران
- یک معنای دیگر.
- پس وقتی می‌خواهیم
- نقد بکنیم،
- می‌گوییم روی نقد،
- اسم دینی نگذاریم.
- نقد متدین داریم.
- این متدین به میزان
- آشنایی‌اش با
- مسائل دینی و
- به میزان آشنایی‌اش
- با تکنیک‌های خاص،
- البته می‌تواند نقد کند

نکته دیگر این که فلسفه در طول تاریخ بسیار متغیر بوده، هر فلسفه جدیدی که آمده، فلسفه‌های پیش از خودش را رد کرده. هر فلسفه جدید با این پیام پا به عرصه وجود می‌گذارد که من چیزی بیش از گذشته‌ها دارم و در بسیاری موارد، می‌خواهد بگوید آن چه پیش از من بوده، غلط است و درست این است که من می‌گویم. آیا به چیزی که این قدر در طول تاریخ متغیر بوده است، می‌توان متمسک شد یا می‌شود از آن معیاری درآورد که در نقد، ما را به سوی حقیقت رهنمون باشد؟

**یثربی:** اول به این سؤال بپردازیم که آیا عقل می‌تواند دین را انتخاب کند. خب برادر، آخر ما غیر از عقل که چیزی نداریم! اگر عقل را از خودمان بگیریم، با چه انتخاب کنیم؟ گاهی خیلی تحقیق‌آمیز برخورد می‌کنیم که عقل بشری یا عقل استدلالی! خب، شما برای زندگی‌تان گوش و چشم بشری دارید. اگر این‌ها را ببندید، راهی ندارید. اگر راه دیگری دارید، کسی بخیل نیست، شما از آن راه استفاده کنید و یک عمر از گوش و چشم‌تان هیچ استفاده نکنید. عقل و هوش بشر هم مثل چشم و گوشش است. نمی‌شود به بشر گفت تو این را رها کن. همین حرفی که عرفا می‌زنند: «به دل گفت عقل بدانیش دوش / که اندوه خود میفزایی مکن / بدو گفت دل تن زن ای بوالفضول / تو دیوانه‌ای کخدایی نکن.»

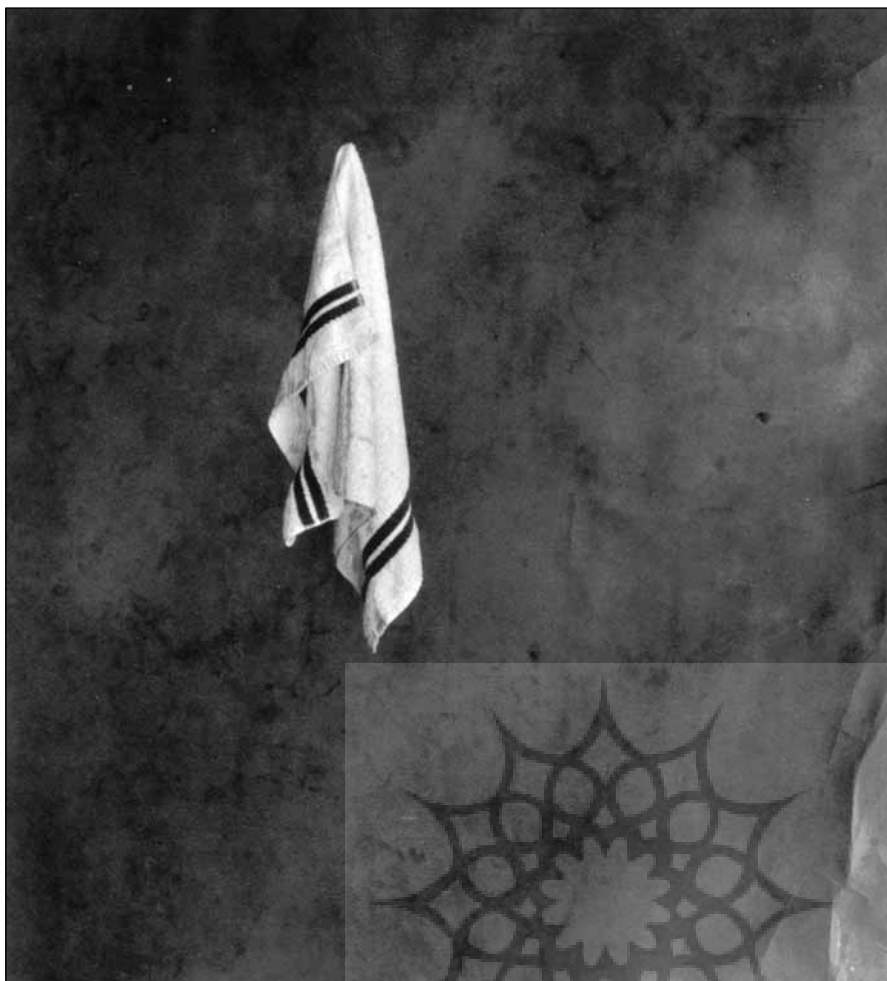
خب، ما که گفتیم این عقل دیوانه است، چه چیزی برای ما کخدایی می‌کند؟ آیا صرفاً ادعا برای ما کدخدا می‌شود؟

دوست عزیز ما فرمودند که فلاسفه متأثر از فرهنگ و فکر هستند. بله، این واقعیتی است. البته، هدف این است که انسان بتواند انتخاب کند. تأثر همیشه بوده. حتی بزرگ‌ترین فیلسوفان هم متأثر بودند. فلاسفه ما گفته‌اند اصلاً جهان ماده، بدون این شرارت امکان‌پذیر نیست. شُرور لازمه جهان ماده است. بشر با عقل و هوش و چشم و گوشش، تا حدی با حتی مثلاً زلزله مقابله کرده. الان دیگر در جاهایی که خانه‌ها و بناها را با اصول مهندسی می‌سازند، زلزله آن تلفات قدیم را ندارد. این پیروزی‌های حاصل استفاده بشر از عقل و هوشش است.

بشر را از قدیم ترسانده‌اند و گفته‌اند فکر نکن، فکر خطاست! در جامعه ما هم غزالی نماینده این جور طرز تفکر است و تفکر را برای بشر شوم می‌داند. اما ببینید یک مشت آدم پیدا شده‌اند و یک چیزی به نام اومانیسیم طرح کرده‌اند. الان اومانیسیم را جامعه‌های مسلمان به عنوان بی‌دینی می‌شناسند. نه والله، اومانیسیم بی‌دینی نیست. اومانیسیم یعنی من هستم، یعنی آدم جرأت کند و بگوید من هستم. در بعضی جاها باید اول بی‌دین شوی و بعد بگویی هستم، اما همیشه و همه ادیان این جور نیستند. آگوستین می‌گوید: براساس آیه‌ای از اشعای نبی، اول ایمان بیاور تا خدا به تو قدرت اندیشیدن بدهد؛ یعنی قبل از ایمان، حق فکر کردن نداری. در حالی که دینی هم هست که به مردم می‌گوید اول فکر کنید. ما کار فکری نمی‌کنیم و فکر را جدی نمی‌گیریم. آیا دین باید به من یاد بدهد که وقتی آب را به دهانت ریختی، آن را قورت بده؟

آیا دین می‌آید به مردم بگوید که آقایان، خانم‌ها، شما وقتی سوزن را نخ کردید، ته آن را گره بزنید؟ واقعیتش این است که الان ما بیست و هفت - هشت سال می‌شود که جامعه دینی رسمی داریم، اما هنوز یک نظریه‌پردازی در این باره نکرده‌ایم. هنوز یک عده این جور فکر می‌کنند یا اگر دین می‌گوید دو، دو تا می‌شود پنج تا، باید بگویی دو، دو تا، پنج تا. ریاضیات و فیزیک را هم از دین یاد می‌گیری. از آن طرف، عده‌ای می‌گویند اصلاً هیچ چیز به دین مربوط نیست. دین فقط یک احساس است که گاه گاهی بنشیند و یک آهی بکشی، یک عشقی بکنی و یک یا حق، یا هوایی بگویی و تمام شد. خب، هر





عکس از مارتوس گرانیر

دو گروه حق دارند. کسی که این جا مقصر است، ما هستیم که هنوز این حدود را مشخص نکرده‌ایم که بینیم دین، ولایت دینی و حاکمیت دینی کارش چیست. به نظر من، بزرگ‌ترین کار ولایت دینی و حاکمیت دینی این است که حال و هوای توجه به حقیقت را در جامعه حفظ کند؛ اول با عمل خودش و بعد زندگی دنیا را برای مردم راحت کند تا دنیای راحت، مردم را در مسیر آخرت قرار بدهد. این هدف وقتی محقق می‌شود که ما روی آن وقت بگذاریم و کار بکنیم.

خیلی از اساتید معاصر ما معتقدند که «الواحد لا یصدُر عنه الا واحد». یعنی از یک علت جز یک معلول امکان صدور ندارد. براساس این اصل، معتقدند که خدا از اول تاکنون مستقیماً یک موجود آفریده و آن هم عقل اول است.

می‌بینیم که بشر با عقلش، برای خدا دستورالعمل می‌نویسد. در واقع ما برای مدیریت، دستورالعمل می‌نویسیم! کوپر برای فلسفه علم، مطلب می‌نویسد و راه نشان می‌دهد به علوم تجربی. همین علوم تجربی، حرکت خود را با یک راهنمایی فلسفی شروع کرده. امثال فرانسویس بیکن و هیوم و غیره آمدند آن منطق ارسطویی را نقد کردند و رویکرد مردم را به طرف عینیت و تجربه سوق دادند و تحول ایجاد شد. بنابراین، باید ما زیربناها را با نظریه‌پردازی روشن کنیم.

**وطنی:** آقای دکتر، شما در شروع محبت‌تان اشاره کردید به این که انتخاب خیلی مهم است. سؤال این است که دین دو مقام به اسم تسلیم و رضا دارد و می‌خواهد آدم را به جایی برساند که هم تسلیم امر الهی شده و هم رضا داشته باشد. آیا این با آن انتخاب تعارض ندارد؟

دیگر این که هر فلسفه‌ای فلسفه‌های پیش از خودش را باطل می‌کند و متغیر است. آیا این فلسفه می‌تواند نقد محتوای ادبیات کودک و نوجوان را به دوش بکشد؟

**یثربی:** تسلیم و رضا و این حالات روحی، نتیجه ایمان است و بالاخره، در روال کار پیش می‌آید.

**یثربی:**  
 ما با دین به عنوان  
 یک واقعیت  
 برخورد کنیم.  
 همین طوری که  
 اسرار جهان فیزیک را  
 کشف می‌کنیم،  
 اسرار جهان وحی را هم  
 باید با عقل‌مان بتوانیم  
 کشف کنیم.  
 بنابراین،  
 نگرش فلسفی  
 نگرش فراگیری است  
 و همه چیز،  
 از دین و جامعه گرفته  
 تا اخلاق، فرهنگ جامعه  
 و حتی محرم و نامحرم  
 و غیره، تمام مسائل  
 زیر چتر فلسفه  
 قرار می‌گیرد.  
**جامعه‌ای که  
 فلسفه زنده  
 داشته باشد،  
 یک جامعه زنده است**

اصول باید عقلانی و انتخابی باشد. شما باید با انتخاب خودتان، در آن مسیر قرار بگیرید. اما مسئله بعدی، اختلافات فلسفی است. شما فکر نکنید تفکر چیز آسانی است.

انسان ذاتاً تمایل به تنبلی دارد و نمی‌خواهد زیاد وارد بحث‌های پیچیده شود. انسان افسانه را دوست دارد. ما فرزند افسانه‌ایم. تعقل و خردورزی کار می‌برد. شما خیال می‌کنید فیزیک قدیم به سادگی فیزیک جدید شد. سرگردش خون، آدم کشتند که یک نفر گفت این خون در بدن شما می‌گردد یا اگر نکشتند هم زندان کردند و شلاق زدند. مسئله به این آسانی نیست. کانت می‌گوید انسان‌ها مخصوصاً جنس لطیف، دوست دارند قیم داشته باشند. در صورتی که دست آفرینش، شما را به بلوغ می‌رساند؛ یعنی هجده ساله‌ات می‌کند. با وجود این، پیوسته دلت می‌خواهد زیر سایه یکی دیگر قرار بگیری. کانت روشن اندیشی را در یک کلمه خلاصه کرد: روشن اندیشی یعنی جرأت اندیشیدن. این جور عقل برای بشر به این سادگی دست نمی‌دهد. مخصوصاً ادیانی که سرکوب می‌کنند و می‌گویند گناه آدم این بود که معرفت پیدا کرد و از بهشت رانده شد. اگر آدم بی‌معرفت مانده بود و از آن شجره معرفت نخورده بود، هنوز هم همه ما بهستی بودیم. اصلاً خطای انسان، فهمیدن است. ما این جور آموزه‌ها هم داریم. با این حال، اختلاف‌ها به تدریج حل می‌شود؛ هرچند کانت چین آیه یاسی خوانده. الان جهان غرب، زیر این آیه یاس زندگی می‌کند. غرب مابعدالطبیعه را طوری تعریف کرده که ظاهراً دیگر بشر به آن نمی‌رسد. این مسائل همیشه به صورت جدلی طرفین می‌ماند؛ هرکس هر چه گفت، گفته و محکوم هم نمی‌شود.

اما نقد. من در این باره طرحی دارم که چاپ هم شده در سه فصل آخر کتاب «از یقین تا یقین». فلسفه به کمک تلاش خود برای استناد به واقعیت، می‌تواند از آن تهمت کانتی، البته کانت با قصد تهمت زده و واقعاً این مشکل را مشکل فلسفه تشخیص داده خلاص شود. من معتقدم این مشکل، یک مشکل لاینحل و سرطان فلسفه نیست؛ یک بیماری علاج‌پذیر است، اما خیلی کار می‌خواهد.

**وطنی:** تشکر می‌کنم. آقای دکتر حسینی، شما چه دیدگاهی راجع به فلسفه دارید؟

**حسینی:** به نظر من فیلسوف می‌تواند یک اثر را نقد فلسفی بکند و اما فلسفه نمی‌تواند علتش این است که هر حرفی شما می‌زنید، یک مبنای فلسفی دارید. هر حرفی در هر جای دنیا بشنوید، می‌توانید برایش یک مبنای فلسفی جست و جو کنید. بنابراین، من نمی‌توانم به عنوان نماینده یک فلسفه بیایم حرف شما را نقد کنم. اشاره شما درست است؛ آن قدر فلسفه‌های متضاد و متناقض داریم که حاضر نیستند حتی ده دقیقه همدیگر را تحمل بکنند. پس فلسفه نمی‌تواند نقد بکند. یک فیلسوف که حالا یک چیزی را پذیرفته، البته با مبنای خودش می‌تواند نقد کند. در خیلی از نقدها که تحت عنوان نقد غیرفلسفی و حتی تحت عنوان نقد ادبی می‌آید، ته مایه‌های تفکر فلسفی آن شخص در آن هست. من الان مثلاً یک نقاشی روی دیوار می‌بینم و می‌خواهم به آن نمره بدهم. می‌بینم مثلاً نقاشی کوبیسم در سبک رئالیسم است. این اصلاً نمره ندارد؛ صفر است. پس سبک نمی‌تواند بیاید، اما یک نقاش صاحب سبک، می‌تواند به یک اثر دیگر نمره بدهد. اما آیا این نمره، نمره‌ای واقعی است؟ نه، نمره یک فیلسوف به یک اثر است، نه نمره فلسفه. ما وقتی نقد می‌کنیم، ته مایه‌هایی از فلسفه داریم. وقتی نقد می‌کنیم، یک فیلسوف کوچولو هستیم. می‌گوییم به نظر من این دم چیزی می‌زند که با آن تضاد دارد.

ما این جا داریم درباره فلسفه بحث می‌کنیم. شما این جا یک فیلسوف هستید یا حداقل برکسی یک فیلسوف نشسته‌اید.

بنابراین، تصورم این است که فیلسوف می‌تواند نقد بکند، اما فلسفه نه. فلسفه به معنای یک درسی که شما اسمش را فلسفه گذاشته‌اید، اصلاً چیزی نیست که بخواهی دست روی آن بگذاری. اول باید بگویی کدام فلسفه، آن موقع می‌توانیم درباره‌اش حرف بزنیم. فیلسوف چون یک مجموعه ذهنی برای خودش انتخاب کرده، براساس این تفکرش نقد می‌کند یا نظر می‌دهد.

**وطنی:** آقای دکتر یثربی، شما موافق هستید؟

**یثربی:** من موافقم. حرف‌های آقای دکتر را قبول می‌کنم. به نکته خوبی اشاره کردند. فلسفه وقتی می‌تواند نقد کند که یک چارچوب شناخته شده و مورد قبول عمومی داشته باشد؛ مثل فیزیک. اگر یک نفر مقاله‌ای در ارتباط با فیزیک بنویسد، فیزیک راحت می‌تواند آن را نقد کند. حالا فیزیکدان

**یثربی:**  
**فلسفه نگرش بنیادی،**  
**فراگیر، عقلانی و**  
**مستند انسان است**  
**به جهان. یعنی**  
**یک فیلسوف می‌خواهد**  
**این هستی را**  
**با تمام متعلقاتش،**  
**از روابط زن و شوهر**  
**و خانواده گرفته تا**  
**کهکشان‌ها و نظام**  
**جهان ذرات،**  
**همه را با این**  
**مشخصه‌ها بشناسد:**  
**۱- بنیادی باشد،**  
**یعنی سطحی نباشد**  
**۲- عقلی باشد،**  
**یعنی تقلیدی نباشد**  
**۳- مستند باشد،**  
**یعنی بر هوا نباشد**  
**۴- فراگیر هم باشد.**  
**البته بنیادی و فراگیر**  
**تقریباً یکی هستند**

ایرانی، فرانسوی یا مسلمان و ارمنی باشد، هیچ فرقی نمی‌کند. فلسفه الان در این شرایط نیست، اما این سرنوشت فلسفه نیست. این ناشی از شرایط بدی است که فلسفه گرفتارش شده. در فلسفه یک مشکل داریم که گمپرتس به آن اشاره کرده. او مورخ فلسفهٔ صدسال پیش در آلمان است. گمپرتس می‌گوید که در فلسفه به سبب همین مشکلات، همیشه حرف اول به حرف آخر تبدیل شده. در کارهای دیگر این جور نیست. یکی دیگر آجر می‌گذارد، یکی دیگر آجر دوم را می‌گذارد و یکپهلو یک آجر تبدیل به یک برج می‌شود. اما در فلسفه معمولاً یکی یک آجر گذاشته و همان جا مانده. از بس از بیرون تهاجم افسانه، عقاید و افکار بوده.

اما آیا این سرطان فلسفه است؟ یعنی فلسفه با همین آشفتگی می‌میرد؟ نه، معتقدم دنیای امروز برای خودش یک فلسفه‌ای دارد که با آن زندگی می‌کند. الان دنیایی که لیبرال دموکراسی را اساس کار خودش قرار داده، اومانیزم و سکولاریزم را اساس کار خودش قرار داده، این دنیا، دنیای فلسفی است. اما این فلسفه برای آن‌ها قابل قبول است و برای ما قابل قبول نیست. اختلاف از این جا ناشی می‌شود.

اما پنجاه یا صد سال دیگر، با این وضعی که کشورهای جهان دارند به هم نزدیک می‌شوند، به هر حال این شرایط عوض می‌شود. مسئله جهانی شدن، عقل جهانی، فکر جهانی، ایدهٔ جهانی... و حتی اسلام هم مدعی جهانی شدن است و اگر معتقدیم که حق است، باید هم جهانی شود. در این شرایطی



**حسینی:**  
در ادبیات و هنر،  
اثر من محصول  
یک سری چیزهای  
درونی و هم‌چنین  
شرایط بیرونی است.  
مثلاً سیاست  
یکی از بردارهای  
بیرونی است

**حسینی:**  
من آن اثری را  
اثر دینی می‌دانم  
یا اثری می‌دانم که  
در راستای  
دین است که  
در درجه اول،  
محصول حضور  
صمیمانه فرد  
در یک دین باشد

که الان ما داریم، حرف آقای دکتر را کاملاً قبول دارم. الان اگر تو از نگاه فلسفهٔ غرب، فلان رمان را نگاه می‌کنی، نقدت نگاه فیلسوفی است که تابع فلسفهٔ غرب است. اگر از نگاه فلسفهٔ اسلامی نقد می‌کنی، نقدت ویژگی این فلسفه را خواهد داشت. فلسفهٔ اگزیستانسیالیستی آن جا یک جور دستور زندگی می‌دهد. اومانیزم آن جا یک جور دستور زندگی می‌دهد و فلسفهٔ اسلامی سعادت محور افلاطون و ارسطو که الان دیگر مال ما شده و فارابی و ابن سینای ما یک جور دیگر دستور زندگی می‌دهند. الان فلسفه‌ها جور به جورند، ولی این دائمی نخواهد بود. فیزیک‌ها هم جور به جور بوده‌اند.

پزشکی‌ها و شیمی‌ها هم جور به جور بوده‌اند. الان می‌بینید یواش یواش چون حسی‌اند، بشر در آن‌ها به توافق می‌رسد. در معنی زندگی هم بشر روزی به توافق می‌رسد.

خلاف خیلی‌ها که سعی می‌کنند بگویند جهانی شدن یک شوخی است، من می‌گویم نه، شوخی نیست. جهانی شدن اگر به معنی گسترش قدرت بوش باشد، به خود بوش هم قسم که این کار نخواهد شد! اما جهانی شدن به معنی انتخاب انسان‌ها، این حتماً خواهد شد. الان مگر برق جهانی نشده؟ بوش که این کار را نکرده. انتخاب انسان‌هاست. مگر حتی شکل موسیقی تاحدودی جهانی نشده؟ الان موسیقی عرب‌ها را که گوش می‌دهی، خیلی کم از فرهنگ خودشان مانده. بنابراین، فلسفه هم جهانی

خواهد شد. فکر هم جهانی خواهد شد. ما دوران کودکی زندگی بشر یا حداکثر دوران نوجوانی اش را داریم می‌گذرانیم. به امید خدا، آینده خیلی روشنی در انتظار حق و حقیقت و بشریت است.

**وطنی:** اگر اجازه بدهید، برگردیم به بحث حوزه دین. در حوزه دین آقای حسینی بحث را به جایی رساندند که فکر می‌کنم سرآغاز بحث کارکرد دین در نقد بود که خیلی به اشاره و مختصر فرمودند. اگر بخواهیم در کتاب‌های نویسندگان کودک و نوجوان، دین را جست و جو کنیم، در بعضی از این کتاب‌ها، دین لا اقتضاست و در بعضی می‌بینیم که به اقتضای لا بادین برخورد شده. مثلاً کتابی داستانی راجع به امانت‌داری دارد. از آن طرف، ممکن است ما معتقد باشیم که امانت‌داری مبحث مهمی در دین است. یک وقتی مثلاً می‌بینیم که کتاب، آفرینش جهان را مطرح می‌کند و می‌گوید سه قطره رنگ بود، آبی، زرد و قرمز، زرد و آبی با هم درآمیختند و سبز درست شد و بعد آن سبز شد جنگل و ... می‌بینیم که جهان را حاصل اتفاق می‌داند و نویسنده این فکر را به کودکان ارائه می‌دهد که با میانی دینی ما مشکل دارد. در مورد این فصل باید جدا بحث کنیم که نامش را می‌گذاریم ادبیات آزاد و شاید تضاد و تناقضی هم با دین نداشته باشد. حالا برسیم به این نتیجه که واقعاً آیا می‌توانیم از دین معیار بگیریم به صورت کاربردی تا ادبیات کودک و نوجوان را نقد کنیم؟

### حسینی:

#### فلسوف می‌تواند

#### نقد بکند، اما فلسفه نه.

#### فلسفه به معنای

#### یک درسی که شما

#### اسمش را فلسفه

#### گذاشته‌اید،

#### اصلاً چیزی نیست که

#### بخواهی دست روی آن

#### بگذاری. اول باید بگویی

#### کدام فلسفه،

#### آن موقع می‌توانیم

#### درباره اش حرف بزنیم.

#### فلسوف چون

#### یک مجموعه ذهنی

#### برای خودش

#### انتخاب کرده،

#### بر اساس این تفکرش

#### نقد می‌کند

#### یا نظر می‌دهد

**حسینی:** البته نه به آن شکلی که در فلسفه هست. اما در دین هم یک مقداری تعدد قرائت وجود دارد. در نوع دین هم یک سری قرائت هست که اختلاف را برمی‌تابد. فرمودید که یک عده لااقتصاداند و یک عده به اقتضاء لا هستند. طبعاً در کنارش یک عده هم اقتضاء شیئی‌اند و به اصطلاح قدیم: به شرط شیء و به شرط لا و لا به شرط. فرض کنید می‌خواهیم کتاب دینی سوم دبستان بنویسیم. این قطعاً به شرطی شیئی است. هواپیمایی را آن جا می‌گذارد، مسافران در آن منتظرند. خلبان نیامده. بعد می‌گوید آیا کس دیگری می‌تواند این را هدایت کند؟ می‌گوییم حتماً باید جایگزین داشته باشد. بحث امامت را می‌خواهد بگوید. این به شرط شیئی است و روشن است که دین می‌تواند نقد کند و بگوید که در فلان مورد اشتباه کردی.

اما درباره مسائلی که به شرط لاست، چطور؟ این هم به نظر من، نقد دینی می‌طلبد. به دلیل این که این جا معکوس با مسئله برخورد می‌کنیم. آیا ما باید در این جا خیلی تنگ نظر باشیم؟ به فرض، تا کسی آمد و خواست تخیلی در ذهن دانش‌آموز و مخاطب نوجوان ما ایجاد کند، مثلاً سه تا قطره با هم جمع شدند و یک چیزی شدند، حتماً باید آن جا یک سوره قل هو الله هم برای او بخوانیم؟ اصول دین هم از او بپرسیم؟ از دید بنده، مادامی که تضادی با مبانی و اعتقادات اصیل دینی مان نداشته باشد، این اثر قابل پذیرش است. در رفتار خود پیامبر (ص) هم این طور نبود که هر کسی اگر می‌آمد، اول باید کل اسلام را قبول می‌کرد تا می‌توانست مخاطب پیغمبر (ص) شود. همین که حرف‌هایش قابل قبول بود یا در تضاد جدی نبود، او می‌شد یک مخاطب. پیمان حلف الفضول را که در دوران جاهلیت بسته بودند، پیامبر (ص) حتی بعد از بعثت، گاه به آن استناد می‌کردند؛ چون پیمان درستی بود و با دین در تضاد نبود.

انتظار ما از یک اثر بلا اقتضاء باید فرق بکند با یک کتاب دینی. کتاب دینی هر فصلش باید یک بحث دینی را مشخصاً درس بدهد.

اما اثری که شما می‌خواهید با آن تخیل مخاطبتان را افزایش بدهید، می‌خواهید حسی را در او پرورش بدهید، این جا حتماً لازم نیست آیه و حدیثی هم بگویید.

نوع نگاه‌مان هم می‌تواند در این نقد مؤثر باشد یک سری مجسمه آوردند به امام حسن (ع) نشان دادند. حضرت یکی یکی نگاه کرد و گفت این نماد جاودانگی روح است، این نماد سرسبزی طبیعت است و... شاید همان را اگر به من نشان می‌دادند، می‌گفتم این بت است، این شرک است می‌خواهم این را بگویم، کسی در مسند نقد نشست، او هم با حال و هوای خودش نقد می‌کند. یعنی درباره نقد ناقد بحث می‌کنیم، نه نقد دین. دین از زاویه یک ناقد، نقد می‌کند. بنابراین، اگر بنده به عنوان یک متدین، حالا یا به عنوان یک مجتهد یا به عنوان یک عالم دینی، اثری را نقد می‌کنم، به میزانی که تناسب شخصی‌ام با دین بیشتر باشد، اطلاعاتم به موضوع گسترده‌تر باشد، می‌توانیم بگوییم این نقد، یک مقدار نقد دینی است. من با پسوند دینی در کنار واژه‌های دیگر، بسیار بسیار با وسواس برخورد می‌کنم. این پسوند دینی و پسوند اسلامی، مثل خشک‌شویی اسلامی، گوشت اسلامی، سینمای اسلامی، ادبیات اسلامی، سیاست

اسلامی و ... جای بحث دارد. خوف این را همیشه دارم که مضاف و مضاف‌الیه، جای‌شان را عوض کنند؛ یعنی سیاست دینی تبدیل شود به دین سیاسی و غیره. به علاوه این که این انتساب، انتساب صددرصد مشکوکی است. دین کیست؟ آیا شما می‌توانید کسی را بگویید که این دین است. به جز وجود مقدس پیامبر و ائمه، آیا می‌توانید به صراحت یک نفر را بگویید که هر چه او گفت، دین است؟ نمی‌توانیم بگوییم. بنابراین، دین از کانال یک متدین اجرا می‌شود. من همین بحث را در مقاله‌ای نوشته بودم که ما می‌توانیم بگوییم هنر مسلمین و حتی فلسفه مسلمین. پس پسوند اسلام را به تسامح به کار می‌بریم.

حالا من می‌خواهم از این استفاده کنم و بگویم که ما چیزی به نام نقد دینی نداریم. نقد متدین یا نقد مسلمین ممکن است داشته باشیم. بعد شما می‌گویید کدام مسلمان؟ من مسلمانم که اصلاً سررشته‌ای در ادبیات ندارم. شما هم مسلمانی هستی که می‌دانی وقتی در ادبیات این جور می‌نویسند، منظورشان آن است. فرض کن یک منبری می‌رفت بالای منبر و یک کتابی را نقد می‌کرد. می‌دیدم انصافاً حرفش را درست می‌زند، ولی نفهمیده که منظور آن طرف اصلاً این نیست.

ابزارهای ادبی دردست اهلس یک معنا می‌دهد و در دست دیگران یک معنای دیگر. پس وقتی می‌خواهیم نقد بکنیم، می‌گوییم روی نقد، اسم دینی نگذاریم. نقد متدین داریم. این متدین به میزان آشنایی‌اش با مسائل دینی و به میزان آشنایی‌اش با تکنیک‌های خاص، البته می‌تواند نقد کند. اما محورهای نقدش مشخص است. چه قدر این اثر مخاطب خودش را در جریان تدین قرار می‌دهد؟ جریان تدین چیست؟ رشد انسان، سلامت انسان، رفتار اجتماعی خوب. گفتیم که خود دین هم یک تعریف واحد ندارد. مثلاً اقبال لاهوری می‌گوید: «چیست دین؟ برخاستن از روی خاک / تا که اگر آگه گردد از خود جان پاک.» من می‌گویم تعریف از دین این است.

هر اثری که مخاطب من را به برخاستن از روی خاک بکشاند و او را از این خاک زدگی و مادیت زدگی جدا کند، مثبت است. هر اثری که به هر دلیلی، ولو تحت عنوان متدین، دو تا چهره و قهرمان بسازد که حرف‌های دینی هم می‌زنند، ولی آخرش به جان هم می‌افتند و دنبال جمع کردن زر و زور می‌روند، خب من می‌گویم این اثر از نظر دینی، نفی است.

بسیاری از اشعاری که در زمان‌های دیگری نقل می‌شد، به عنوان یک استشهداد، در کلام ائمه ما جاری می‌شد و بیان می‌کردند. در کتابی که اخیراً در مورد حضرت سکینه نوشتیم به نام «اسطوره ادب و عرفان». واقعاً عجیب است، ایشان فرزند بلافضل امام حسین (ع) است. از همه این‌هایی هم که در مورد عاشورا می‌گویند، بیشتر عاشورا را دیده و در صحنه هم بوده. محضر امام سجاد و امام حسین (ع) را درک کرده. ایشان مجالس نقد ادبی می‌گذاشته. یک آدم متدین، مجالس نقد ادبی می‌گذاشته و ایشان اصلاً به این ویژگی شناخته شده بوده. به اشخاص می‌گفته این شعری که گفتی، این قسمتش ضعیف است؛ یک موقع‌هایی در قالب و یک موقع‌هایی در معنا. ایشان یک شب داشته از یک مسیری رد می‌شده، می‌بیند که کسی شعری می‌خواند که: «لولا ثلاث هن عیش الدهر»، یعنی اگر نبود سه چیز که این‌ها عیش دهنند.» آن قدر برایش مهم بوده که مسیرش را کج می‌کند که ببیند او چه می‌خواهد بگوید.

می‌روند تا به او برسند. می‌بینید که او می‌گوید: «الماء والنوم و ام عمرو.» عصبانی می‌شود و می‌گوید یک شب ما را تلف کردی. آخر این‌ها در حد هم هستند؟ آب و خواب وام عمرو. عمرو یا دوست طرف و یا خانم طرف بوده. ایشان نمی‌آید نقد کند که بگوید عیش دهر فقط توحید است. می‌گوید آیا آب و خواب و ام عمرو از یک جنس‌اند؟ بعد، چرا ام عمرو را آخر می‌گویی؟ حالا این می‌تواند قابل توضیح باشد که به خاطر قافیه‌اش آمده. ولی ایشان ناراحت است که وقتی کسی می‌خواهد عیش دهر را توصیف کند، سه تا «دیمانسیون» مختلف را که اصلاً از جنس هم نیستند، در کنار هم می‌گذارد. اصلاً توهین به مقام ام عمرو است که کنار آب و خواب باشد. پس این یک آدم متدین است. نقد هم می‌کند. البته ادعا ندارد که نقد من نقد دینی است. ولی من می‌خواهم ادعا کنم نقد دینی است. حالا من که ادعا می‌کنم نقد دینی است، متدینی هستم که باید به شما، المان‌ها و اصول دینی را توضیح بدهم. اگر توانستم این کار را بکنم، نقد دینی کرده‌ام.

البته همان‌طور که اشاره کردم، این نقد بیشتر منتسب است به دیندار تا خود دین.

**یثربی:** باز من حرف‌های آقای حسینی را قبول دارم. در این حد که بعضی چیزهای دینی مورد اختلاف است. و همان‌طور که گفتیم، نباید بگوییم فلسفه اسلامی. اصلاً این تعبیر حتی در مجموع

## یثربی:

**آگوستین می‌گوید:**

**براساس آیه‌ای از**

**اشعریای نبی،**

**اول ایمان بیاور**

**تا خدا به تو**

**قدرت اندیشیدن بدهد؛**

**یعنی قبل از ایمان،**

**حق فکر کردن نداری.**

**در حالی که دینی هم**

**هست که به مردم**

**می‌گوید اول فکر کنید.**

**ما کار فکری نمی‌کنیم**

**و فکر را**

**جدی نمی‌گیریم.**

**آیا دین باید به من**

**یاد بدهد که وقتی**

**آب را به دهانت ریختی،**

**آن را قورت بده؟**

آثار ابن سینا و ملاصدرا هم نیامده است. فلسفه اسلامی که می‌گویند، به دلیل حوزهٔ مسلمان‌نشین می‌گویند؛ مثل فیزیک انگلستان. در فلسفه هم اسلامی و غیراسلامی نداریم. در دین هم ما الان درگیر هستیم و برای همیشه این جور نخواهد ماند.

الان در حوزهٔ هر دینی، ما که مسلمانیم در جامعه اسلامی‌مان، این جور هم نیست که تمام جزئیات و کلیات مختلف فیه باشد و نقدها نقد متدینین باشد، نه خود دین. مسلم است که در اسلام، رباخواری بد است. این وابستگی به قرائت من و دیگری ندارد. مسلم است که در اسلام، بیت‌المال چنین است و چنان و هیچ کس هم در آن اختلاف ندارد. حالا اگر یکی خیلی متعصب باشد، می‌گوید فلان خلیفه مصلحت بود که این جور کند. اما بعضی چیزها هم هست که همان طور که ایشان فرمودند، مختلف است. بنابراین، در مورد آن جاهای مورد اختلاف، باید بگوییم چه کسی انتقاد می‌کند. آیا یک سنی انتقاد می‌کند که چرا مطابق شیعه نوشتی و یا شیعه انتقاد می‌کند که چرا مطابق اهل سنت نوشتی. یک جاهایی هم هست که دیگر شیعه و سنی نداریم. ستم و ثروت اندوزی در هر دو گروه بد است و خیلی چیزهای دیگر.

**قاسم زادگان:** سه سؤال برای من پیش آمد و دوست دارم بحث کاربردی‌تر شود. چند وقت قبل، کتابی می‌خواندم به اسم «قصه‌نویسی خلاق».

نویسنده آماری ارایه داده بود در مورد موضوعاتی که در داستان‌های کودکان و نوجوانان، تا حالا در ادبیات جهان بوده. به طور مثال، داستان شئل قرمزی و علی‌بابا و چهل دزد بغداد را در مقابل داستان‌هایی مثل امیرارسلان نامدار و جوجه اردک زشت قرار داده بود و داستان‌های اولی را این طور مطرح کرده بود که از نظر موضوع در آماری که گرفته‌اند، خواننده‌های مختلف گفته‌اند در زندگی آینده‌شان، قصه‌ای مثل شئل قرمزی هیچ تأثیری نداشته، ولی داستانی مثل امیرارسلان نامدار یا جوجه اردک زشت تأثیر داشته. سؤال من این است که باید چگونه برخورد شود در نقد آثار این چنینی؟ آیا وقتی به این آثار رجوع می‌شود، باید این آثار را در کارمان دخالت بدهیم؟ آیا این نگاهی که این مخاطب‌ها داشتند، نگاه دینی بوده، نگاه فلسفی بوده و از چه دیدگاهی بوده؟

سؤال بعدی‌ام این است که معمولاً در آثار داستانی مربوط به کودک و نوجوان، جزئیات فراوانی در سیر داستانی وجود دارد. به طور مثال، خرافه‌پردازی در آن هست و شوخی‌هایی که نامربوط باشد؛ به‌خصوص در ادبیات غرب، ولی می‌بینیم که قهرمان داستان، سرانجام به سمت یک نوع رستگاری می‌رود. چه برخوردی از نظر دینی یا فلسفی باید با این نوع آثار بشود؟ سؤال آخر هم این که وقتی یک فیلسوف قصه‌ای می‌نویسد، آیا یک منتقد فیلسوف هم باید آن را نقد کند؟ آیا وقتی به طور مثال داستان سازده کوچولو را می‌خوانیم، نقدی که می‌آید باید حتماً از دیدگاه فلسفه به آن نگاه شود؟ یا باید نظریهٔ رولان بارت مد نظر باشد که می‌گوید باید براساس مرگ مؤلف نقد کنیم و خالق اثر را کنار بگذاریم؟

**حسینی:** قرآن داستان حضرت یوسف را احسن القصص ذکر می‌کند و می‌گوید بهترین قصه‌هاست. می‌بینید که یوسف را در یک برج شیشه‌ای خیلی بهشتی و پاک نشان نمی‌دهد. برادران یوسف، او را در چاه انداختند و بعد هم فروختند. قرآن صحنه‌آرایی‌های قشنگی دارد. برای هر یک از افراد متکایی گذاشته. برای هر کسی ترنجی و پرتغالی و مرکباتی آورده است. چاقوی تیزی در دست گرفته است و تمام این‌ها را با جزئیات دارد به شما می‌گوید و هیچ چیز آن را سانسور نمی‌کند. آیا این اثر یک اثر دینی است؟ داستان یوسف اگر در قرآن نیامده بود و ما می‌آمدیم از روی آن یک فیلم نامه می‌نوشتیم، معلوم نبود که بتوانیم به این راحتی مجوز بگیریم قطعاً با مشکل مواجه می‌شدیم.

مثال دیگر: سپاه حضرت سلیمان دارد رد می‌شود. فرمانده مورچه می‌آید و به مورچه‌ها می‌گوید که بروید داخل: «لایحفظکم سلیمان و جنوده انهم لایشعرون» به صراحت به پیغمبر خدا (ص) و افراد تحت رهبری پیغمبر خدا توهین می‌کند و از آن حرف‌هایی که اگر الان کسی بزند، حتماً اعدام می‌شود. جالب است ببینید که عکس‌العمل سلیمان را قرآن چقدر قشنگ تعریف می‌کند: «فضحک سلیمان» یعنی سلیمان خندید.

گفتم نقد دینی بستگی به دیدگاه فرد دارد. مسلم اگر کسی بیاید و در اثری، زیر پای نماز را بزند، از نظر دینی غلط است یا بگوید قیامت نیست، همین‌طور این جا دیگر مطرح نیست. عمومیت دارد و جای بحث ندارد.

## وطنی:

گروهی عقیده دارند که

ادبیات کودک

و نوجوان،

یک روش است برای

ارائه فلسفه‌ای

به کودکان؛

البته فلسفه به معنای

اعم آن یعنی تفکر،

دیدگاه یا پیام.

در حقیقت این دیدگاه،

فلسفه را محتوا

فرض می‌کند و

ادبیات کودک

و نوجوان را

روش می‌داند.

نظریه‌ای که قصد دارد

تفکر فلسفی را

در میان مخاطبان

خودش پرورش بدهد.

در این دیدگاه،

ادبیات کودک

و نوجوان وسیله‌ای

می‌شود برای

هدفی به جز خودش،

یعنی فلسفه



**حسینی:**  
**هر اثری که**  
**مخاطب من را**  
**به برخاستن**  
**از روی خاک بکشاند**  
**و او را از این خاک**  
**زدگی و مادیت زدگی**  
**جدا کند، مثبت است.**  
**هر اثری که**  
**به هر دلیلی،**  
**ولو تحت عنوان متدین،**  
**دو تا چهره**  
**و قهرمان بسازد که**  
**حرف‌های دینی هم**  
**می‌زنند، ولی آخرش به**  
**جان هم می‌افتند**  
**و دنبال جمع کردن**  
**زر و زور می‌روند،**  
**خب من می‌گویم**  
**این اثر از نظر دینی،**  
**نفی است**

اما در مورد همین دو مثالی که از قرآن عرض کردم، کسی ممکن است بگوید چون توهین به مقدسات شده است، خط بزنی و دور بریزید و صاحب آن را هم با یک درجه تخفیف، حبس ابد کنید و اعلام نکنید. اما قرآن خیلی صریح می‌گوید که به پیغمبر توهین کردند و... آیا قرآن این جاها را حذف کرده که شما حذف می‌کنید؟ حتی توصیفی که قرآن در مورد حضرت یوسف آورده، در سریال‌های حضرت یوسف که می‌خواهند بسازند و هر کدام را یک نویسنده نوشته است، هیچ کدام اجازه ندارند به آن حد که قرآن جلو آمده است، جلو بیایند.

رستگاری ما در همین دنیاست و دنیا معجونی از خوب و بد است. دین هم ما را در این دنیا می‌خواهد به رستگاری برساند. بنابراین، الزاماً وقتی اثری می‌خواهد از نظر دینی مثبت باشد، به این معنا نیست که در این اثر حرف زشتی رد و بدل نشود. عرضم این است که این حرف زشت چگونه رد و بدل می‌شود و چه تأثیری روی مخاطب دارد.

سؤال دیگرتان این بود که از نظر آماری ما می‌گوییم که مثلاً این داستان‌ها در آینده فرد اثر دارد. ما خیلی در مورد صحت و سند این آمارها یقین نداریم. اصلاً نمی‌شود که آدم چیزی بخواند و در او اثر نداشته باشد. حالا گاهی وقت‌ها این اثر، اثر درونی است و درون آن را دگرگون می‌کند. وقتی دگرگون کرد، بیرون آدم در اثر آن درون دگرگون شده، دگرگون می‌شود: «چون در جان رفت، جان دیگر شود/ جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود» نمی‌شود گفت که مثلاً آن اثر تأثیر نداشته، تأثیر داشته، اما بسیاری از این تأثیرها، تأثیرهای مسکن‌وار است. نباید از این غافل شویم. حتماً لازم نیست که ادبیات، متعهد این باشد که من خواننده یک دفعه تصمیم بگیرم که یک شخصیت جهانی بشوم. من اگر متن ادبی قشنگی نداشته باشم که بار خاطر من را سبک کند، هم الانم و هم فردا و فرداهایم خراب می‌شود. حتماً خیلی‌ها را می‌شناسید که وقتی گرفته می‌شوند، مثلاً دیوان حافظ را برمی‌دارند و یک غزلش را می‌خوانند. نتیجه‌اش این می‌شود که دوباره برمی‌گردد به همان حالت طبیعی خودش. بنابراین، الزاماً اثرمند بودن یک اثر به این معنا نیست که در آینده مخاطبش تأثیر داشته باشد. مهم این است که در آن لحظه، چه کمکی به تنفس سالم شخص و در شرایط تعادل قرار گرفتن او بکند.

در مورد بحث سوم هم ما ادعای مان این است که هر کسی که اندکی تأمل دارد، یک فیلسوف است. البته فیلسوف‌های رسمی، کسانی هستند که اندیشه‌شان را مدون و با ادعا بیان کرده‌اند. چه بسا در زمان حیات‌شان، اصلاً مشتری هم نداشته. بنابراین، همیشه همه کسانی که فکر دارند، فلسفه هم دارند. کسی که یک اثر فلسفی نوشته لازم نیست حتماً فلسفه خوانده باشد و هر کسی می‌تواند کارش را نقد کند. خصوصاً که هر کسی از زاویه خودش، مطلب شما را نگاه می‌کند. این که می‌گویید مؤلف با نوشته‌اش می‌میرد، واقعیت است. البته ما برای خواندن، فقط یک تعبیر در فارسی داریم که می‌گوییم خواندن. در انگلیسی می‌گوییم reading و در عربی اصطلاح خیلی قشنگی هست؛ مطالعه. مطالعه از باب مفاعله است. اگر مثلاً من یک کاری بکنم، می‌گویند ضرب، اما اگر دو تایی با هم این کار را انجام دهیم، می‌گویند مضاربه. مطالعه یعنی من نویسنده با کتاب طلوع می‌کنم و خواننده هم همین‌طور. آن چیزی که درمی‌آید، محصول مطالعه آن شخص است. یعنی طلوع یک طرفه نیست.

امروز، می‌گوییم وقتی طرف کتابش را نوشت، دیگر اصلاً حق حرف زدن ندارد. چرا این را می‌گوییم؟ برای این که آن محصول، محصول خواننده و نویسنده است. همان موقعی که مطالعه می‌کنیم، اثر برای ما یک اثر جدید است. این اثر جدید محصول کار نویسنده و محصول نوع خواندن و شخصیت خواننده متن است.

من هم این اجازه و حق و بلکه این وظیفه را دارم که آن را نقد کنم؛ چون به ما گفته‌اند: «کونوا نقاد الکلام» لازم نیست که از کسی مجوز بگیرم و اصلاً ما با نقدمان هست که یک متن را انتخاب می‌کنیم، آن را می‌پذیریم یا رد می‌کنیم. همه این اجازه را دارند.

**ناهد رثوفی:** خسته نباشید. من خیلی از مباحث استفاده کردم، ولی به عنوان یک بررس ادبیات

کودک، دلم می‌خواست که بحث عینی‌تر و موردی‌تر می‌بود.

اگر بحث مشخصاً در مورد ادبیات کودک و نوجوان بود و نمونه‌های مشخص و بیشتر تخصصی آورده می‌شد، می‌توانستیم بیشتر از وجود استادان استفاده کنیم. از آن جا که ما کار عملی در شورای کتاب کودک می‌کنیم، با خیلی از مسائل به طور عینی روبه‌رو هستیم، و من دلم می‌خواست جواب



بعضی سؤال‌هایم را بگیرم.

ادبیات کودک و نوجوان، همه می‌دانیم که فرقی با ادبیات بزرگسال ندارد، ولی به دلیل این که کودکان در مرحله‌ی شناخت هستند و یکی از وظایف مهم ادبیات کودک و نوجوان کمک به شناخت‌شناسی کودک است، دوست دارم بدانم که نقش دین و فلسفه در نقد محتوایی این ادبیات چیست. دین به عنوان یک مفهوم آسمانی و فلسفه به عنوان یک مفهوم زمینی، چه کار کردی می‌توانند در نقد محتوایی ادبیات کودک و نوجوان داشته باشند؟ اصطلاح فلسفه‌ی مسلمان برای من جالب بود؛ چون می‌دانستم فلسفه‌ی اسلامی درست نیست، اما به این ترتیب، آیا فلسفه‌ی غیرمسلمین هم داریم؟ در مورد این که هنر فلسفه، فلسفه‌ی قبلی خودش را رد می‌کند، این چیز غلطی نیست و طبیعتاً باید رد کند تا زمانی که انسان هست. این ضعف فلسفه نیست. می‌خواهم بدانم آیا در ادبیات کودک و نوجوان هم طرح مسائل فلسفی و بنیادی می‌تواند جایز باشد.

می‌دانید کتاب در زمینه‌ی فلسفه کم نوشته شده و نقد فلسفی هم روی کتاب‌ها کم است. این خیلی لازم است که از وجود استادان در این زمینه استفاده کنیم. به نظرم آمد که این جا بار آموزشی ادبیات خیلی پررنگ شد و فکر کردیم حتماً رمان وظیفه دارد آموزش بدهد یا این که جبر یا اختیار را توصیف کند. در حالی که می‌دانیم که اصلاً ادبیات قهرمان این وظیفه و تعهد را ندارد. رمان اگر که منعکس‌کننده‌ی زندگی است، همان طور که استادمان آقای حسینی فرمودند، ملزم هست که همه‌ی مسائل زندگی را بیان بکند.

**یثربی:** حرف‌تان کاملاً منطقی است. من یکی - دو نکته را یادداشت کرده بودم که تذکر بدهم. یکی این که این قدر هم انتظار نداشته باشیم ادبیات همیشه در یک مسیر مشخص سیر کند. ادبیات حاصل خلاقیت است. گاهی یک بیت در شعر حافظ هست که نه به درد دین ما می‌خورد و نه به درد آخرت ما، ولی از نظر آفرینش هنری بسیار زیباست. مثلاً: «از حیای لب شیرین تو ای چشمه، نوش / غرق آب و عرق اکنون شکری نیست که نیست»

این خلاقیت و زیبایی خودش را دارد. اصولاً هنر از آن حوزه‌ی خودآگاهی نیست. من معتقدم یک جور استعداد و توان به ودیعه گذاشته شده در بعضی افراد است. هنر باید کشف شود. چه طور یک جاهایی هست که معدن طلاست، هنر هم یک جوششی است که به همه نمی‌شود فرمان داد که مثلاً تو بشو سعدی یا شهریار یا حافظ. به همه نمی‌شود گفت بشو ویکتور هوگو.

این‌ها را باید پرورش بدهیم. از طرف دیگر، همین هنرمند یک حوزه‌ی خودآگاهی دارد که به نظرم درست نیست آن را با حوزه‌ی هنری‌اش قاطی کنیم. ممکن است هنرمندی نوازنده درجه‌ی یک یا مجسمه‌ساز درجه‌ی یک باشد، اما دستش هم کج باشد. این که دستش کج است، بد است، ولی ربطی به توانایی هنری‌اش ندارد. متأسفانه، اغلب جوامع از قدیم انتظار دارند که روی هنر و هنرمند، نوعی محدودیت و سانسور اعمال شود. دستورالعمل صادر می‌کند که شعر مثلاً فلان شعرا در جامعه ترویج نشود؛ چون بدآموزی دارد.

پیامی هم به عنوان یک آدم اهل فلسفه، به نویسندگان محترم بدهم که عقلانیت را در ادبیات فراموش نکنند.

ادبیات ما عرفانی و احساسی است و ادبیات عرفانی و احساسی، بسیار باشکوه و زیباست، اما اگر آن را یکسره تکرار کنیم، دچار بی‌معنایی می‌شویم. نویسندگان ما باید یک مقدار ادبیات را ببرند به سمت انعکاس عینیت زندگی مردم، عینیت جامعه و خلاقیت.

من به نوبه‌ی خودم عذر می‌خواهم که کلی‌گویی کردم و ان شاءالله در فرصت دیگر، بتوانم این نقص را جبران کنم.

### مسعود ملک‌یاری:

همان طور که می‌دانیم، نقد یک امر انضمامی است. حتی اگر منظورمان از نقد محتوایی، پیدا کردن حقیقت باشد، در فلسفه تکلیف مشخص است. از افلاطون تا بدیو و ژیراک، تمام فلاسفه جواب این سؤال را داده‌اند و اصلاً نیاز نیست که ما سؤال مطرح کنیم. ضمن این که تمام کنجکاوی‌های ادبی دوره‌ی سوم فلسفه که مربوط به نقد ادبی است و خیلی‌ها هم با آن مخالف هستند، به نوعی با بازشناسی حقیقت پیوند دارد.

**یثربی:**  
هنرمند یک حوزه  
خودآگاهی دارد که  
به نظرم درست نیست  
آن را با حوزه  
هنری‌اش قاطی کنیم.  
ممکن است هنرمندی  
نوازنده درجه‌ی یک  
یا مجسمه‌ساز  
درجه‌ی یک باشد،  
اما دستش هم  
کج باشد. این که  
دستش کج است،  
بد است، ولی  
ربطی به توانایی  
هنری‌اش ندارد.  
متأسفانه، اغلب جوامع  
از قدیم انتظار دارند  
که روی هنر و هنرمند،  
نوعی محدودیت و  
سانسور اعمال شود



در عرصهٔ دین هم اتفاقات بسیار مهمی خارج از ایران افتاده. گفته شد که در مورد دین، ما دانشگاهیان کار نکرده‌ایم. خوب، ما که مرکز جهان نیستیم. در جهان کارشان را کرده‌اند و می‌کنند و جوابشان هم قابل تأمل است. کاری هم که ما می‌خواهیم بکنیم، در واقع انسان‌سازی نیست. ما می‌خواهیم نقد بکنیم و نیاز به ابزار و مواد انضمامی داریم.

من می‌خواهم بدانم وقتی ما در عرصهٔ دین، این مواد را مشخص نکرده‌ایم، آیا می‌توانیم این سؤال را پیش بکشیم که فلسفه چه کار کرده؟

من این جا مدافع فلسفه نیستم. یک دانشجوی کوچک هستم که ابهاماتی برایم به وجود آمده. فلسفه نسبت به تاریخ و ادبیات، وظیفهٔ خودش را انجام داده است و هم‌چنان هم ادامه می‌دهد. من نمونه‌هایی دارم در مورد راز و رمز و اسرار، که با استفاده از متون دینی، دین‌شناسان بزرگ کارهای جالبی کرده‌اند.

آیا بهتر نیست به جای اینکه فلسفه را زیر سؤال ببریم، بیاییم راجع به این صحبت کنیم که جایگاه دین در نقد ادبیات چیست و چرا این وظیفه را برای آن قائل هستیم؟ آیا بهتر نیست دنبال شاخصه‌های انضمامی‌ای برای نقد ادبیات و بعد نقد ادبیات کودک و نوجوان بگردیم؟

**حسینی:** اگر واقعاً بخواهیم کار کارگاهی بکنیم، باید یک متن کوتاه را بدهند و بعد بگویند حالا هر کس این متن کوتاه را چه به لحاظ فلسفی، چه به لحاظ دینی نقد کند. آن وقت حرف‌های نگفته بسیاری آشکار خواهد شد. من گمان می‌کنم که نمی‌توانیم ملاک‌ها و معیارهای قطعی و مشخصی تعیین بکنیم و بگوییم این می‌شود کارکرد دین در نقد.

هر چیزی می‌تواند ملاک نقد هر چیز دیگری بشود. مثلاً شما می‌توانید یک تابلوی نقاشی را از نظر استاتیکی هم نقد کنید، ولی آیا واقعاً کارکرد علم استاتیک و مقاومت مصالح، برای این است که یک تابلوی نقاشی را نقد کند؟ البته می‌تواند این کار را بکند و جواب هم می‌دهد، اما استاتیک را برای این کار نخواستند. ما فرض را بر این گرفتیم که دین قرار است نقد بکند. حالا آن طور که شما هم گفتید که آیا ادبیات اصلاً برای آموزش آمده، خودش جای بحث دارد و حتی اگر برای آموزش هم نیامده باشد، آموزش می‌دهد.

ما ناخودآگاه در حوزهٔ بردارهایی هستیم که به ما آموزش می‌دهد؛ ولو این که اسمش آموزش نباشد. پیشنهاد این است که اگر کسی می‌خواهد این کار را بکند، باید حتماً به صورت موردی باشد و هم‌چنان معتقدم که این کار شدنی است و چه بسا باید هم بشود. البته به عنوان این که خود دین به عنوان یک ذات عالم امری، بخواهد ادبیات را نقد کند، این ادعای گزافی است که خیلی به این سادگی نمی‌توانیم زیر بارش برویم. در مورد تناسب بین دین و ادبیات و دین و فلسفه هم اشاره‌هایی کردیم. من عرض می‌کنم که ادبیات بخشی از حوزهٔ تنفس فکری یک انسان است و بیش از آن که تنفس فکری باشد، تنفس حسی و احساسی یک آدم است. آیا دین برای احساس آدم هیچ جایی ندارد؟ به نظرم بیش از آن که بخواهیم ببینیم نقش فلسفه در ادبیات چیست؟ می‌توانیم بگوییم نقش دین چیست. در تمام صحنهٔ تاریخ، از زمانی که انسان‌ها در غار زندگی می‌کردند تا امروز، حس‌شان را می‌خواستند به صورت مذهب بروز بدهند و ادبیات، هم خودش برخاسته از حس آدم است و هم مخاطبش حس آدم است. بنابراین ارتباطات، ارتباطات نزدیکی است. اگر چه در افراط و تفریط‌های قرون وسطایی و پس از قرون وسطایی، این‌ها لگدمال شدند.

**حامد نوری:** من در اصل با صورت جلسهٔ این نشست مشکل دارم؛ یعنی با نقد محتوایی و این که برای نقد، چارچوبی مشخص کنیم که باید به این شکل و با این وسیله نقد کنید. البته من معتقدم که ما در زمینهٔ ادبیات کودک، اصلاً نقد نداریم. حداقل من یک نقد خیلی کارساز و درست ندیدم.

**محمد فرخی:** آیا ملاک‌ها و معیارهایی برای نقد ادبیات کودک و نوجوان، توسط صاحب‌نظران حوزهٔ دین و فلسفه تدوین شده یا خیر؟

**حسینی:** تا آن جایی که من اطلاع دارم، چنین چیزی تدوین نشده و خوب هم هست که تدوین نشده. من عرض کردم کسی باید تدوین بکند که اهل این کار باشد. اگر در فضای ادبیات باشد و بیاید حرف بزند، برای ما هم ارزشمند است.

**وطنی:** تشکر می‌کنم از حضور استادان گرانقدرم. بدرود.